

سیاستگذاری اقتصادی در عصر جهانی شدن اقتصاد

ابراهیم منقی *

استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مهدی متین جاوید

دانش‌آموخته مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۷/۹/۱۸ - تاریخ تصویب: ۱۷/۱۲/۳)

چکیده:

جهان در قرن بیست و یکم شاهد تحولی شگرف از ناحیه فرآیند جهانی شدن بوده است. در این میان جهانی شدن اقتصاد بارزترین و مشخص‌ترین نمونه جهانی شدن به شمار می‌رود. مسأله حائز اهمیت در جریان فرآیند جهانی شدن اقتصاد که بر عملکرد دولت‌ها و سیاستگذاری اقتصادی آنها تأثیرگذار است، بررسی چگونگی سیاستگذاری اقتصادی دولت‌ها است. هدف این پژوهش بررسی تأثیر فرآیند جهانی شدن اقتصاد بر سیاستگذاری اقتصادی دولت‌هاست. این پژوهش در پی پاسخ به این سؤال اصلی است که جهانی شدن اقتصاد چه تأثیری بر سیاستگذاری اقتصادی دولت‌ها داشته است؟ در پاسخ به این سؤال، فرضیه اصلی پژوهش این است که جهانی شدن اقتصاد روندی را به سمت سیاست‌زدایی از سیاستگذاری اقتصادی نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، روند حاکم بر فرآیند جهانی شدن اقتصاد حاکی از تمایل فزاینده به سمت سیاست‌زدایی از سیاستگذاری اقتصادی است.

واژگان کلیدی:

جهانی شدن اقتصاد، سیاستگذاری اقتصادی، سیاستگذاری مالی، سیاستگذاری پولی، سیاست‌زدایی

مقدمه

جهان در قرن بیست و یکم شاهد تحولی شگرف از ناحیه فرآیند جهانی شدن بوده است. کشورهای توسعه یافته در تلاش برای کسب سود، نفوذ و برتری بیشتر اقتصادی به دورترین نقاط جهان راه یافته و به توسعه فعالیت‌های تجاری، اقتصادی و تولیدی پرداخته‌اند. امروزه جوامع و اقتصادها در سراسر جهان به سرعت در حال ادغام شدن هستند. این اقدام‌ها و همگرایی متأثر از انقلاب در عرصه ارتباطات، کاهش هزینه‌های حمل و نقل، کاهش، حذف یا همسان‌سازی تعرفه‌های تجاری، افزایش جریان سرمایه و تقاضای روزافزون مهاجرت می‌باشد. یک تناقض اساسی در جریان فرآیند جهانی شدن اقتصاد را که بر عملکرد دولت‌ها و سیاستگذاری اقتصادی آنها تأثیرگذار است می‌توان بدین صورت بیان کرد: در حالی که همه دولت‌ها از تأثیر سودمند جهانی شدن اقتصاد بر رشد جهانی و سطوح درآمد آگاه هستند، در عین حال باید پذیرفت که جهانی شدن اقتصاد هزینه‌هایی را نیز در پی دارد که از جمله می‌توان به حاشیه رانده شدن برخی از کشورهای در حال توسعه اشاره کرد که ممکن است در جریان این فرآیند از قافله عقب بمانند یا می‌توان به بیکاری یا درآمدهای پائین در برخی از کشورهای توسعه یافته اشاره کرد. در خصوص مقابله با این هزینه‌ها لازم است که به نقش دولت در سیاستگذاری اقتصادی پرداخته شود.

هدف این پژوهش بررسی تأثیر جهانی شدن اقتصاد بر سیاستگذاری اقتصادی دولت‌هاست. سؤال اصلی که در این پژوهش مطرح می‌شود این است که جهانی شدن اقتصاد چه تأثیری بر سیاستگذاری اقتصادی دولت‌ها داشته است؟ به عبارت دیگر در جریان فرآیند جهانی شدن اقتصاد، سیاستگذاری اقتصادی دولت‌ها دچار چه تحولی شده است؟ در پاسخ به این سؤال فرضیه اصلی پژوهش این است که فرآیند جهانی شدن اقتصاد روندی را به سوی سیاست‌زدایی از سیاستگذاری اقتصادی دولت‌ها نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، تجربه تلخی که در وهله نخست شهروندان و سپس بازارهای بین‌المللی سرمایه از سیاستگذاری پولی و مالی دولتی داشته‌اند، تمایل فزاینده را به سمت سیاست‌زدایی از سیاستگذاری اقتصادی به وجود آورده است.

اساس کار این پژوهش بدین گونه است که پس از تعریف و بررسی ماهیت جهانی شدن اقتصاد و طرح مسائل مفهومی و نظری، مؤلفه‌های آن یعنی جهانی شدن تجارت، جهانی شدن تولید، رشد سرمایه‌گذاری خارجی و جهانی شدن فن‌آوری مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس به موضوع جهانی شدن اقتصاد و سیاستگذاری اقتصادی دولت‌ها پرداخته می‌شود که طی دو بخش جداگانه تحت عناوین سیاستگذاری مالی و سیاستگذاری پولی مورد بحث قرار می‌گیرد.

پس از این امر سیاست‌زدایی از سیاستگذاری اقتصادی دولت‌ها در جریان فرآیند جهانی شدن اقتصاد مورد مطالعه قرار می‌گیرد. در پایان به نتیجه‌گیری پرداخته می‌شود.

۱. جهانی شدن اقتصاد: مسائل مفهومی و نظری

واژه جهانی شدن نخستین بار برای طرح تحولاتی که در عرصه فعالیت‌های اقتصادی پدید آمده بود، مطرح شد. پس از آن و بر سیاق مباحث اقتصادی در موضوعات دیگر همچون قاچاق مواد مخدر و تروریسم که دامنگیر ملل متعدد بود، به کار رفت؛ یعنی تمامی پدیده‌هایی که به نظر می‌رسید بدون ملاحظه مرزهای ملی تعریف شده و عمل می‌کنند (ساعی ۱۳۸۷: ۷۳). به عبارت دیگر، جهانی شدن را می‌توان افزایش روابط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ورای مرزهای ملی تعریف کرد (Kacowicz 2008: 22). پژوهشگران اقتصادی، جهانی شدن اقتصاد را به طرق مختلف تعریف کرده و هر یک از منطری خاص به این مسأله نگاه کرده‌اند. ایمانوئل والرشتاین یکی از کسانی است که تبیین اقتصادی از جهانی شدن را ارائه کرده و آن را به معنای جهانی شدن سرمایه‌داری می‌داند (بزرگی ۱۳۸۲: ۶). فریدمن یکی از برجسته‌ترین طرفداران رهیافت اقتصادی، جهانی شدن اقتصاد را این‌گونه تعریف می‌کند: «ادغام سرسختانه بازارها، دولت‌های ملی و فناوری‌ها به درجه‌ای که پیش از این هرگز مشاهده نشده و افراد، شرکت‌ها و دولت‌های ملی را قادر ساخته است تا دورتر، سریع‌تر، عمیق‌تر و ارزان‌تر از گذشته به اطراف جهان دست پیدا کنند» (Friedman 2000: 28). ساتکلیف و گلین با تأکید بر گسترش سرمایه‌داری، جهانی شدن را با به هم پیوستگی بیشتر اقتصادها تعریف می‌کنند (بهکیش ۱۳۸۱: ۲۴). آنتونی مک‌گرو خاطر نشان می‌کند جهانی شدن اقتصاد به معنای تحولی ژرف در اقتصاد جهانی، ایجاد بازار مشترک جهانی و نابودی دولت-ملت‌ها به عنوان موجودیت‌های اقتصادی است. پیتر ویلکین جهانی شدن را به مثابه فرآیند دگرگونی در نظام جهانی سرمایه‌داری و فرآیندی که مجموعه‌ای از گرایش‌های ساختاری و ایدئولوژیک را تشدید می‌کند، تعریف کرده است (حاجی یوسفی ۱۳۸۱: ۱۰۱). رابرت کاکس ویژگی‌های روند جهانی شدن را بین‌المللی شدن تولید، تقسیم کار جدید بین‌المللی، مهاجرت از جنوب به شمال و محیط رقابتی که در جریان جهانی شدن پیدا می‌شود، می‌داند (Cox 1986: 204).

جهانی شدن اقتصاد بارزترین و مشخص‌ترین نمونه جهانی شدن به شمار می‌رود. مهم‌ترین ویژگی جهانی شدن اقتصاد را می‌توان در حذف موانع ملی امور اقتصادی، فعالیت گسترده شرکت‌های چندملیتی و گسترش بین‌المللی فعالیت‌های تجاری، مالی و تولید دانست؛ بطوریکه بسیاری از کشورها به طور چشمگیر تحت تأثیر این روند قرار گرفته‌اند. امروزه جوامع و اقتصادها در سراسر جهان به سرعت در حال ادغام شدن هستند. این اقدام‌ها و همگرایی متأثر

از انقلاب در عرصه ارتباطات، کاهش هزینه‌های حمل و نقل، کاهش، حذف و یا همسان‌سازی تعرفه‌های تجاری، افزایش جریان سرمایه و تقاضای روزافزون مهاجرت است (ساعی ۱۳۸۷: ۷۴-۷۳). به عبارت دیگر، جهانی شدن در بعد اقتصادی از گستردگی، سرعت و عمق بیشتری برخوردار است. وجه مسلط و غالب اقتصاد در فرآیند جهانی شدن به گونه‌ای است که ابعاد سیاسی و فرهنگی این فرآیند تحت تأثیر بعد اقتصادی شکل گرفته است. جهانی شدن فرآیندی است که باعث گسترش و تعمیق وابستگی‌های متقابل در میان جوامع و دولت‌ها در سرتاسر جهان می‌شود. جهانی شدن اقتصاد دو مشخصه مهم را شامل می‌شود: حیطه و عمق. از یک طرف در بردارنده‌ی مجموعه‌ای از فرآیندهاست که در سراسر جهان نمود پیدا می‌کند و از طرف دیگر، مستلزم سطوح بالای تعامل یا وابستگی متقابل میان دولت‌ها و جوامع استه تشکیل‌دهنده‌ی جامعه جهانی هستند (ایران، دیپلماسی اقتصادی و جهانی شدن اقتصاد، ۱۳۸۲: ۲).

جهانی شدن اقتصاد دارای دو بعد است: بعد اول، مفهوم گسترش جغرافیایی پیوندها را شامل می‌شود، بطوریکه اکثریت جوامع و دولت‌ها را در برگیرد. در بعد دوم، جهانی شدن اقتصاد به فرآیندی اشاره دارد که به افزایش شدت و فشردگی پیوندها و تعاملات کمک می‌کند (Cohn 2008: 369). لذا ترسیم جهانی شدن اقتصاد به شکل فرآیندهای متعدد، متکثر و گسترده الزام‌آور است. جهانی شدن اقتصاد روی ماهیت بی‌مرز بودن جریان‌های اقتصادی تأکید می‌ورزد و بالاخره جهانی شدن اقتصاد بر تبدیل شدن جهان بویژه اقتصاد جهانی به یک واحد همگرا شده تأکید می‌کند. نتیجه وضعیت فوق این است که توان نظم بخشیدن به اقتصادهای ملی از بین می‌رود و نظام اقتصادی جهانی جایگزین آن می‌شود (اخوان‌زنجانی ۱۳۸۱: ۷۲). آنچه قابل تأمل است و مخالفین جهانی شدن نیز مطرح می‌کنند، این است که تحقق کامل فرآیند جهانی شدن در هر صورت در همه ابعاد مادی و معنوی برنده و بازنده‌هایی دارد و البته در همه کشورهای جهان این امکان وجود ندارد که از تمامی محورهای آسیب‌پذیر کشور و ملت خود محافظت کنند. می‌توان نتیجه گرفت که شرکت کشورهای فقیر در فرآیند جهانی شدن تنها در مواردی که آمادگی داشته باشند، به زیانشان نخواهد بود که مفهوم آمادگی به بسیج نهادی و توانمندسازی افراد برمی‌گردد که البته این وظیفه به‌عهده دولت‌هاست. موفقیت دولت‌های در حال توسعه نیز در مسیر جهانی شدن منوط به این است که اولاً، دولت به عنوان نهاد آموزش برای پرورش شهروندان و مسئولین سیاسی تبدیل شود؛ ثانیاً، داخل کشور را با ارزش‌های کثرت‌گرای جهانی برای ایفای نقش شهروندان همسو کند؛ ثالثاً، مسئولین و شهروندان راهکارهای بازی موفقیت‌آمیز در دنیای جهانی‌وطنی را بدانند (سیف‌زاده ۱۳۸۵: ۱۱۵-۱۱۴).

۲. مؤلفه‌های جهانی شدن اقتصاد

در ادبیات جهانی شدن از چهار مؤلفه عمده به عنوان پایه‌های اساسی یا تأثیر فرآیندهای جهانی شدن اقتصاد یاد می‌شود. این مؤلفه‌های اصلی عبارتند از: جهانی شدن تجارت، جهانی شدن تولید، جهانی شدن فن‌آوری و رشد سرمایه‌گذاری خارجی. در بعد بین‌المللی افزایش تجارت، رشد سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی و ارتباطات بیشتر باعث افزایش تجانس بیشتر جهانی، همسان‌سازی و افزایش هماهنگی‌های بین‌المللی است که به صورت استاندارد شدن محصولات، روش‌های تولید و همچنین نزدیک شدن سلیق و اولویت‌های مصرف‌کنندگان به یکدیگر نمود می‌یابد (شیرخانی ۱۳۸۱: ۱۶۴). این تأثیرگذاری را رابرت کوهن و هلن میلنر بدین صورت مطرح کرده‌اند: آزادسازی تجارت خارجی و سیاست‌های سرمایه‌گذاری، مقررات زدایی از بازارهای داخلی، تغییر سیاست‌های مالی و پولی و تغییر نهادهای اجرایی (Keohane and Milner 1996). حال این مؤلفه‌ها به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۱. جهانی شدن تجارت

در فرآیند فعلی جهانی شدن که از جنگ جهانی دوم به بعد آغاز شده است گسترش تجارت خارجی از جایگاهی ویژه برخوردار است. تجارت و سرمایه عمده‌ترین محرک‌های همگرایی اقتصادی هستند (Marsh 2008: 5). امضای موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت (گات) و تبدیل این نهاد به سازمان تجارت جهانی در طول زمان می‌تواند بیانگر اهمیت این نهادها در برقراری تجارت آزاد و ایجاد وابستگی اقتصادی کشورها به یکدیگر و جهانی شدن اقتصاد باشد (بهکیش ۱۳۸۱: ۳۲). سازمان تجارت جهانی با ۱۵۰ کشور عضو در سال ۲۰۰۷ نه تنها بر تجارت کالا بلکه بر تجارت خدمات و حقوق مالکیت فکری و سرمایه‌گذاری نیز نظارت می‌کند (Cohn 2008: 212). اکنون بازارهای جهانی در کالاها و به شکلی روزافزون در خدمات کشورها، مناطق، شهرها، سازمان‌ها و افراد را در نقطه‌ای که بسیار فراتر از تصور تجارت به عنوان مبادله‌ی محصولات ملی است، به هم پیوند می‌دهد. توسعه کمی و کیفی تجارت در سطح جهانی از بنیادی‌ترین، مهم‌ترین و بارزترین مؤلفه‌های جهانی شدن اقتصاد به شمار می‌آید. این مؤلفه که سابقه‌ای به قدمت فرآیند جهانی شدن اقتصاد دارد، بار اصلی و اولیه این فرآیند را به دوش می‌کشد. به عبارت دیگر، تجارت بین‌المللی نخستین نمود و سبب جهانی شدن اقتصاد به شمار می‌آید که سابقه‌ی آن به اواسط قرن ۱۹ باز می‌گردد. با این حال در عصر جهانی شدن اقتصاد، تجارت از اشکال سنتی و محدود خود خارج شده است و در قالب‌های جدید یعنی مدیریت تجارت جهانی از سوی سازمان تجارت جهانی و ظهور منطقه‌گرایی و در پیوند با پدیده‌های دیگر اقتصاد به روند رو به رشد خود ادامه می‌دهد («ایران، دیپلماسی اقتصادی و

جهانی شدن اقتصاد» (۱۳۸۲: ۵). تغییرات تکنیکی بیش از کاهش در تمام تعرفه‌های سایر موانع تجاری، نقش بسیار در باز شدن اقتصاد جهانی ایفا می‌کند. در حال حاضر تعرفه‌های کالاها ساختار شده در کشورهای صنعتی کمتر از ۵ درصد و در بین اعضای اتحادیه اروپا صفر درصد است. امروزه اینترنت خود به وسیله مبادله کالا و خدمات تبدیل شده است، عاملی که در اقتصاد جهانی سابقه نداشته است. کالاها در یک سوی جهان سفارش داده می‌شود و ظرف چند ساعت در سوی دیگری از جهان تحویل داده می‌شود، معامله‌ای که در دویست سال گذشته ماه‌ها به طول می‌انجامید. باز بودن اقتصاد جهانی در اواخر قرن بیستم، وابستگی متقابل کشورها را به شدت افزایش داده است و سبب شده که اهمیت نسبی تجارت بین‌الملل در اقتصاد جهانی به طور چشمگیر افزایش یابد؛ یعنی از ۵/۵ درصد در سال ۱۹۵۰ به ۱۷/۲ درصد در سال ۲۰۰۰ برسد. سهم نسبی کالاها و خدمات نیز در تجارت جهانی تغییر پیدا کرده است. در سال ۱۹۸۰ سهم تجارت خدمات کشاورزی و کالاهای صنعتی در کل تجارت کالا و خدمات به ترتیب ۱۵ درصد، ۱۲ درصد و ۴۵ درصد بوده است. در حالیکه این نسبت‌ها در سال ۲۰۰۴ برای کشاورزی به ۷ درصد، خدمات به ۲۰ درصد و مصنوعات به ۵۹ درصد رسیده است (امید بخش ۱۳۸۵). از سال ۱۹۴۸ تا سال ۱۹۹۷ تولید جهانی با نرخ متوسط سالانه ۳/۷ درصد افزایش یافت، در حالیکه در این فاصله زمانی تجارت جهانی نرخ رشد سالانه‌ای معادل ۶ درصد داشت. در سال ۲۰۰۴ تولید جهانی ۴ درصد و تجارت جهانی ۹ درصد افزایش یافت (Cohn 2008: 195). صادرات جهانی به‌عنوان نسبتی از تولید جهانی در سال ۱۹۹۸ به نسبت سال ۱۹۵۰ سه برابر شد. سازمان تجارت جهانی این نسبت را در مقایسه با ۱۲/۵ درصد در سال ۱۹۷۰ و ۱۷ درصد در سال ۱۹۹۰، ۲۹ درصد در سال ۲۰۰۱ و ۲۷ درصد در سال ۲۰۰۵ تخمین می‌زند. تجارت جهانی کالا متجاوز از ۱۰ تریلیون دلار در سال ۲۰۰۵ بود، چیزی در حدود ۶۵ برابر ارزش تجارت جهانی در سال ۱۹۶۳ و تجارت خدمات در مقایسه با ۳۶۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ به ۲/۴۱۵ تریلیون دلار در سال ۲۰۰۵ رسید که این رقم افزایشی در حدود ۷ برابر را نشان می‌دهد (Held and McGrew 2007: 74).

۲-۲. جهانی شدن تولید

یکی از ابزارهای دیگر که در طول دو دهه‌ی گذشته موجب ادغام اقتصادی کشورهای جهان شده است، جهانی شدن تولید است. در واقع پس از آنکه جریان سرمایه میان کشورها شدت پیدا کرد، این امکان فراهم شد که عرضه‌ی تولیدات در کشورهای مختلف بر پایه مزیت رقابتی انجام گیرد. در جهان امروز تولید کالاها و حتی اجزای یک کالا در سطح بین‌المللی بر پایه‌ی مزیت رقابتی شکل می‌گیرد و بنابراین اجزای مختلف یک کالا در کشورهای مختلف که

شرایط بهتر برای تولید آن کالا دارند، تولید می‌شوند و در نهایت در کشور مادر و یا در کشور ثالث مونتاژ می‌شوند؛ یعنی از طریق ایجاد کارخانه‌ی جهانی، ادغام تولید میسر می‌شود. در جهانی شدن تولید نقش شرکت‌های چندملیتی کلیدی است. این شرکت‌ها با هدف دستیابی به منابع مورد نیاز و عوامل ارزان قیمت تولید از جمله نیروی کار یا سرمایه و به منظور به حداکثر رساندن سود و برخوردار شدن از مزیت رقابتی به سوی بازارهای خارجی حرکت کرده و در سایر کشورها سرمایه‌گذاری می‌کنند (بهکیش، ۱۳۸۱: ۳۵).

در عصر اینترنت، سرمایه اعم از تولیدی و مالی از محدودیت‌های ملی و قلمرویی آزاد شده است؛ در حالی که جهانی شدن بازارها به حدی بوده است که اقتصاد داخلی مجبور به تطابق دایمی خود با شرایط رقابتی جهانی است (هلد و مک گرو ۱۳۸۲: ۷۸). سازماندهی تولید سرمایه‌داری حتی بخش‌هایی وسیع از ظرفیت تولید کارخانه‌ای خود را به بخش‌هایی از جهان سوم به ویژه کشورهای پویاتر تازه صنعتی شده برد. تلاش‌های نهادهای چندجانبه مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان همکاری و توسعه اقتصادی و پیشرفت در حمل و نقل و ارتباطات که هزینه‌های سازمانی و ملی و فنی ناشی از انتقال شرکت‌ها را در حد چشمگیر کاهش داده‌اند، نقشی چشمگیر در جهانی شدن تولید داشته است (آکسفورد ۱۳۷۸: ۱۴۳). شرکت‌های چندملیتی در بسیاری از موارد کارگزاران جهانی شدن هستند. این شرکت‌ها کالا و خدمات را ورای مرزهای ملی تولید و توزیع می‌کنند و فعالیت آنها در مقیاس جهانی بوده و ایده‌ها، سلاقی و فن‌آوری را در سرتاسر جهان گسترش می‌دهند (Cohn 2008: 280). شرکت‌های چندملیتی در نظم جدید سرمایه‌داری نقش محوری دارند. تا اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ حدود ۳۷ هزار شرکت فراملیتی وجود داشت که بر بیش از ۲۰۰ هزار شرکت وابسته خارجی در کشورهای مختلف جهان کنترل داشته و معادل بیش از $\frac{4}{8}$ تریلیون دلار کالا به فروش می‌رساندند. جمع فروش ۳۵۰ شرکت غول پیکر جهان با قریب یک سوم جمع تولید ناخالص ملی پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری دنیا برابری می‌کرد (کیلی و مارفلیت ۱۳۸۰: ۲۹). در سال ۲۰۰۰ نیز، شصت هزار شرکت چندملیتی در سرتاسر جهان وجود داشت که ۸۲۰ هزار شرکت تابعه خارجی داشتند و $\frac{15}{6}$ تریلیون دلار کالا و خدمات را در سراسر کره زمین می‌فروختند و تعداد افراد شاغل در آنها دو برابر سال ۱۹۹۰ بود. اکنون براساس برخی برآوردها، حداقل ۲۵ درصد تولید جهانی و ۷۰ درصد تجارت جهانی را در اختیار دارند، در حالی که میزان فروش آنها تقریباً معادل ۵۰ درصد تولید ناخالص جهانی است (هلد و مک گرو ۱۳۸۲: ۷۹-۷۸). در سال ۲۰۰۴ ارزش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ۹ تریلیون دلار بود که بوسیله ۷۰۰۰۰ شرکت چندملیتی و ۶۹۰۰۰۰ شرکت وابسته آنها تأمین می‌شد (Cohn 2008: 280). بنا به گفته‌ی برخی از مفسران این نهادها در حال حاضر چنان قدرتی در اقتصاد جهانی به هم زده‌اند که دیگر

نمی‌توان از اقتصادهای ملی سخن گفت، بلکه باید توجه داشت که این نهادها به چه نحوی حاکمیت دولت‌ها را تضعیف کرده و هرچه که می‌خواهند با فراغ بال سرمایه‌گذاری می‌کنند.

۲-۳. رشد سرمایه‌گذاری خارجی

جریان سیال و پرتحرک سرمایه‌گذاریهای مستقیم خارجی امروزه جدیدترین نمود جهانی شدن اقتصاد است. در پرتو فرآیند جهانی شدن سرمایه‌ها با هدف کسب سود بیشتر به آسانی و با حجمی عظیم در سراسر جهان در حرکت می‌باشند و این جریان سیال زمینه‌ساز تحولات اقتصادی مهم در سراسر جهان و در نهایت پویایی و حیات سرمایه‌گذاری جهانی است (ایران، دیپلماسی اقتصادی و جهانی شدن اقتصاد، ۱۳۸۲). بازارهای سرمایه از ۵۳ تریلیون دلار در سال ۱۹۹۳ به ۱۱۸ تریلیون دلار در سال ۲۰۰۳ افزایش یافته‌اند. این آمار رشدی در حدود ۱۲۳ درصد و نرخ رشد متوسط سالیانه ۱۲ درصد را نشان می‌دهد (Marsh 2008:5). طی دو دهه گذشته اشکال مختلف جریان‌های سرمایه از رشد بالایی برخوردار بوده است. از جمله می‌توان به سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (FDI)، سرمایه‌گذاری خارجی در اوراق بهادار (FPI)، وام‌های بانکی، اوراق قرضه و اوراق مشتقه شامل معاملات جایگزینی ارزها و اختیار خرید سهام اشاره کرد. سیال شدن سرمایه و رشد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی باعث شکوفا شدن مزیت‌ها در اقصی نقاط دنیا شده و با افزایش وابستگی اقتصادی کشورها، فرآیند جهانی شدن سرعت گرفته است (بهکیش ۱۳۸۱: ۳۳).

افزایش اشتغال و کاهش بیکاری‌های مزمن، بالا رفتن سطح دانش فنی و تکنولوژی جامعه، افزایش درآمد مردم از طریق انجام فعالیت‌های تولیدی و خدماتی، توسعه کارآفرینی و بالا رفتن رقابت در بازار (اعم از داخلی و خارجی)، گسترش دادوستد بومیان با بیگانگان و تأمین جایگاهی مناسب‌تر در زنجیره تولید ارزش در سطح جهان پیامدهای طبیعی یک مدیریت کارآمد برای سرمایه‌گذاری خارجی است. این پیامدها همراه با یک رشته پیامدهای اجتماعی دیگر پیامدهای مثبت برای جامعه دارند. شاید هم به دلیل همین پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی گسترده‌ای باشد که رتبه‌بندی کشورها را از لحاظ جذب سرمایه خارجی باید به عنوان یکی از شاخص‌های پر معنی تلقی کرد. بطور کلی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را می‌توان یک پروژه چندمنظوره تعبیر کرد که در ارتقای ظرفیت تولید، اشتغال‌زایی، ارزآوری، مهارت‌های مدیریتی و نهایتاً گسترش صادرات صنعتی و ادغام کشور میزبان در اقتصاد جهانی مؤثر واقع می‌شود (کازرونی ۱۳۸۲: ۷۲-۷۱). در سال ۲۰۰۲، ۹۶ شرکت از ۱۰۰ شرکت بزرگ غیرسرمایه‌ای جهان در کشورهای توسعه‌یافته قرار داشتند. گرچه سهم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی کشورهای در حال توسعه افزایش یافته، اما در حال حاضر تنها ۱۰ درصد

سرمایه‌گذاری جهانی است (Dicken 2007: 293). در سال ۲۰۰۴ کشورهای توسعه‌یافته ۸۸/۵ درصد سرمایه‌گذاری خارجی را بر عهده داشته و ۷۲/۷ درصد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را جذب کردند (Cohn 2008: 370). در خصوص تأثیر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بر اقتصاد کشورهای در حال توسعه ذکر این مطلب ضروری به نظر می‌رسد که هرچند این امر موجب افزایش سرمایه‌گذاری و رشد تولید ناخالص داخلی در این کشورها می‌شود، اما ممکن است باعث وابستگی وارداتی و متعاقباً قرض برای این کشورها نیز شود (Mooney and Evans 2007). (94 به هر حال سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی مزایا و هزینه‌های مختلفی را در بردارد و باید چارچوب سیاستگذاری برای مدیریت سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی متناسب با نیاز به پیشینه‌سازی منافع و کاهش هزینه‌ها و مخاطرات تدوین و تنظیم شود (خور ۱۳۸۳: ۹۷).

۲-۴. جهانی شدن فن‌آوری

جهانی شدن فرآیندهای اقتصادی با پیشرفت‌های عمده در فن‌آوری به خصوص گسترش فن‌آوری‌های به اصطلاح نرم در حوزه‌های ارتباطات و اطلاعات تشدید شده است. افزایش شدید قدرت رایانه‌ها، نرم‌افزارهای رایانه‌ای و تحولات در فن‌آوری ارتباطی به انحاء مختلف، به فشرده شدن جهان کمک کرده‌اند. جریان‌های پول، کالا و اشخاص به واسطه‌ی پیشرفت‌های فن‌آورانه متعدد شتاب بیشتر پیدا کرده‌اند. در واقع انقلاب ارتباطات و اطلاعات که محصول توسعه‌ی پویایی تکنولوژی است، روند ادغام‌ها و تملک‌های فرامرزی را آسان ساخته و موانع و محدودیت‌های فیزیکی و جغرافیایی را از بین برده و یا خنثی ساخته است. در حال حاضر با دیجیتالی شدن بازارهای مالی و سرمایه‌ای، بسیاری از خدمات مورد نیاز در اسرع وقت و با کمترین هزینه قابل انتقال می‌باشند («ایران، دیپلماسی اقتصادی و جهانی شدن اقتصاد»، ۱۳۸۲: ۴). پیشرفت‌ها در زمینه فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات همراه با مقررات‌زدایی از بازارهای جهانی، گسترش شبکه‌های جهانی سرمایه، تولید و تجارت را تسهیل کرده است (Cherry 2007: 3).

علاوه بر پیشرفت‌های اطلاعاتی، جهانگرایی تکنولوژیک نیز نقشی بسزا در روند جهانی شدن اقتصاد ایفا کرده است که دارای ابعاد سه گانه است: بهره‌برداری جهانی از تکنولوژی، همکاری در زمینه تکنولوژی، تولید جهانی تکنولوژی (به‌کیش ۱۳۸۱: ۳۷-۳۶). افزایش همکاری جهانی برای دستیابی به تکنولوژی‌های پیشرفته و گستردگی جهانی تولید تکنولوژی از پدیده‌های جدید تکنولوژی در عصر جهانی شدن اقتصاد است. همکاری شرکت‌های بزرگ تجاری جهت دستیابی به تکنولوژی و رشد کیفی محصولات خویش فرآیند تولید و به کارگیری تکنولوژی به بسیاری از کشورهای در حال توسعه باعث شده است که این وضعیت جهانگرایی تکنولوژی را به‌عنوان یکی از شاخص‌های مهم جهانی شدن مطرح سازد. جهانی

شدن فن‌آوری و گسترش آن در حوزه‌های اقتصادی موجب تحول در نخستین عرصه فعالیت اقتصادی انسانی یعنی بازار شده است و بازارهای ملی هرچه بیشتر به بازارهای بین‌المللی می‌پیوندند. آنها در واقع زیرمجموعه‌هایی از بازارهای بزرگ فراملی هستند. بازارهای فراملی افزون بر اینکه از ویژگی چند منظوره بودن و تنوع برخوردارند، به واقع جهانی و فراگیرند. بازارهای فراملی نه تنها محل مبادله‌ی مقادیر بی‌شمار کالا و خدمات هستند، بلکه سرمایه و حتی کالا نیز در آن به گردش درمی‌آید. به عنوان مثال سرمایه‌گذاری در پروژه‌های مالی مربوط به بازارهای داخلی، اگر بازدهی لازم را نداشته باشد به سمت هر پروژه خارجی دیگر که از بازدهی سرمایه‌ی بیشتر برخوردار باشد سوق پیدا می‌کند. اکنون الکتریسیته با سرعت هرچه بیشتر خود روزانه تریلیون‌ها دلار پول را در سراسر دنیا به گردش درمی‌آورد و این باعث شده است بازارهای مالی و پولی نیز گسترش جهانی پیدا کنند. امروزه دیگر کالاهای تولیدی مورد مبادله در بازارهای جهانی تنها محصول کشوری واحد نیستند، بلکه شبکه‌ای بین‌المللی از تولیدکنندگان و عرضه‌کنندگان هستند که این کالا را تولید و به بازارهای جهانی عرضه می‌کنند (مدیسون ۱۳۸۰: ۱۷۳-۱۷۲). انقلاب در تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات که باعث کاهش هزینه‌های ارتباطات راه دور و حمل و نقل و افزایش سودآوری اقتصاد بین‌الملل شده است به عنوان مهم‌ترین نیروی پیش برنده به سوی یکپارچه شدن جهان عنوان می‌شود (شیرخانی ۱۳۸۱: ۱۵۴). در دهه اخیر، روند تجارت جهانی، حرکتی سریع به سمت بهره‌گیری از فن‌آوری‌های نوین رایانه‌ای و ارتباطات راه دور برای تسریع و افزایش کارایی تجاری داشته است. به گونه‌ای که امروزه رقمی قابل توجه از تجارت جهانی از طریق تجارت الکترونیک انجام می‌گیرد. با توجه به پدیده جهانی شدن و لزوم تعامل کشورها با سازمان‌های بین‌المللی، حرکت به سمت ایجاد سیستم‌های مبتنی بر تجارت الکترونیک اجتناب‌ناپذیر است.

۳. جهانی شدن اقتصاد و سیاستگذاری اقتصادی دولت‌ها

یک تناقض اساسی در جریان فرآیند جهانی شدن اقتصاد را که بر عملکرد دولت‌ها و سیاستگذاری اقتصادی آنها تأثیرگذار است می‌توان بدین صورت بیان کرد: در حالیکه همه دولت‌ها از تأثیر سودمند جهانی شدن اقتصاد بر رشد جهانی و سطوح درآمد آگاه هستند، در عین حال باید پذیرفت که جهانی شدن اقتصاد هزینه‌هایی را نیز در بردارد که از جمله می‌توان به حاشیه رانده شدن برخی از کشورهای در حال توسعه اشاره کرد که ممکن است در جریان این فرآیند از قافله عقب بمانند یا می‌توان به بیکاری یا درآمدهای پائین در برخی از کشورهای توسعه یافته اشاره کرد؛ خصوصاً افرادی که به دلیل سطح پائین مهارت و قابلیت‌های آموزشی، خودشان را در موضع ضعف می‌یابند. در خصوص نحوه مقابله با این هزینه‌ها لازم است به

نقش دولت در فرآیند سیاستگذاری اقتصادی پرداخته شود که طی دو بخش جداگانه تحت عناوین سیاستگذاری مالی و سیاستگذاری پولی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۱. سیاستگذاری مالی

سیاست‌های مالی به تصمیمات در باره هزینه‌های دولتی، مالیات‌ها و استقراض بوسیله دولت اشاره دارد (لارسون و اسکیدمور ۱۳۸۳: ۲۹). دولت‌ها از طریق سیستم مالیات‌گیری و هزینه‌های دولتی می‌توانند از درآمد اضافی که بوسیله فرآیند جهانی شدن به دست می‌آورند، بهره بگیرند تا به گروه‌هایی که در جریان فرآیند جهانی شدن اقتصاد متحمل ضرر می‌شوند، کمک کنند. با وجود این، جهانی شدن اقتصاد محدودیت‌هایی را برای سیاستگذاری اقتصادی دولت‌ها ایجاد می‌کند که جبران خسارات وارده به گروه‌های خاص را دشوارتر می‌سازد. اگر کشوری مالیات‌ها را برای کارگران ماهر و درآمد بر سرمایه افزایش دهد تا بدین وسیله خسارات وارده بر کارگران غیرماهر یا کسانی را که مشاغل خود را از دست می‌دهند یا ناچارند مشاغلی با درآمد پائین را بپذیرند، جبران کند؛ در مقابل شرکت‌ها و کسانی که درآمدشان ناشی از سرمایه می‌باشد ممکن است به کشور دیگر نقل مکان کنند که در آن کشور سطح مالیات پایین می‌باشد. لذا این مسأله اتخاذ چنین سیاستی را دشوارتر می‌سازد (Economist, January 29, 2000).

افزایش کنترل دولت در حوزه‌ی اقتصادی و حداکثرسازی مقررات عموماً با تحرک گروه‌های اقتصادی مغایرت دارد (مصلی‌نژاد ۱۳۸۷: ۲۹۸). با جهانی شدن اقتصاد و تحرک‌پذیرتر شدن سرمایه، شرکت‌ها و همچنین کارگران ماهر، اجرای سیاست‌های بازتوزیعی بوسیله دولت‌ها به طور فزاینده دشوارتر خواهد شد. به نظر می‌رسد برندگان در جریان جهانی شدن طبق تعریف کسانی باشند که مهارت و تحرک‌پذیری بیشتر داشته و در محیطی رقابتی مشغول به کار هستند. از این رو آنها برای اجتناب از هزینه‌های گزاف و رقابتی ماندن ممکن است به کشور دیگر نقل مکان کنند که مالیات‌ها و محدودیت‌ها در آن کشور کمتر است. به عبارت دیگر، تحرک‌پذیری عاملی تعیین کننده در کارآمدی و رقابت‌پذیری شرکت‌ها و افراد ماهر یا متمول است که مرهون جهانی شدن اقتصاد است، بطوری که آنها قادر هستند تولید خودشان را به جایی انتقال دهند که هزینه‌ها پائین است؛ جایی سرمایه‌گذاری کنند که بیشترین سود را داشته باشد و کارگران نیز جایی کار کنند که درآمدهایشان پس از کسر مالیات بالاترین میزان باشد. با وجود این، اکثر رأی دهندگان طرفدار افزایش مالیات‌ها هستند تا بدین ترتیب بازندگان فرآیند جهانی شدن از آن منتفع شوند. در مقابل، بازار یا به عبارتی شرکت‌ها و بنگاه‌های سرمایه‌ای می‌توانند از طریق انتقال به دیگر کشورها از این امر طفره روند. با توجه به

اینکه توانایی دولت‌ها برای هزینه در خصوص سرمایه‌گذاری، مصرف و انتقال پرداخت‌ها به توانایی آنها در وضع مالیات بستگی دارد، تحرک‌پذیری عوامل تولید که منبع اصلی درآمد دولت است، قدرت هزینه‌ی دولت‌ها را با محدودیت مواجه می‌سازد. ولی این امر تاکنون اتفاق نیفتاده است. مخارج دولت هنوز به‌عنوان نسبتی از تولید ناخالص داخلی (GDP) اکثریت غالب کشورها، در حال افزایش بوده است. در کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) مخارج دولت بطور پیوسته از ۱۰ درصد در سال ۱۹۱۳ افزایش یافته و در پایان موج نخست از جهانی شدن اقتصاد به ۴۸ درصد در سال ۱۹۹۷ رسیده است. این افزایش در طول دوره دو جنگ جهانی و بین سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۶۰ زیاد بوده است. پس از این دوره زمانی رشد در مخارج دولت رو به کاهش بوده است (Economist, January 29, 2000).

چطور امکان‌پذیر است که مخارج دولت افزایش یابد در حالیکه فرآیند همگرایی و جهانی شدن در حال مستحکم‌تر شدن و تثبیت شدن باشد؟ در پاسخ اینگونه فرض می‌شود که اگرچه جهانی شدن به سرعت گسترش می‌یابد، اما هنوز تا کامل شدن این فرآیند زمان زیادی باقی مانده است. لذا مالیات دهندگان آنگونه که در نگاه اول به نظر می‌رسد تحرک‌پذیر نیستند. سرمایه پولی به آسانی از کشوری به کشور دیگر انتقال می‌یابد اما زمانیکه بصورت سرمایه فیزیکی سرمایه‌گذاری شود؛ نظیر ساختمان‌ها، کارخانه‌ها و ماشین‌آلات در این صورت انتقال آنها خیلی دشوار خواهد بود. شرکت‌های چند ملیتی به آسانی نمی‌توانند کشور را که در آنجا مستقر هستند، ترک کنند، خصوصاً اگر کارخانه‌های تولیدی خود را آنجا ایجاد کرده باشند. بیش از اینکه این مورد اتفاق بیفتد، دولت‌ها همیشه مایل بوده‌اند به شرکت‌های چند ملیتی امتیازاتی را در زمینه‌های مالیات، کارگر و انتقال‌های مستقیم ارائه کنند. عامل کارگر به خاطر ریشه‌های نژادی، فرهنگی و زبانی کم تحرک‌ترین عامل تولید محسوب می‌شود و لذا وضع مالیات بر آن ساده‌تر است. عامل دیگر که مسأله مالیات‌گیری دولت‌ها را با مشکل مواجه می‌سازد، تجارت الکترونیک یا اینترنتی است. از این طریق پول به طور فوق‌العاده سریع در شبکه اینترنتی حرکت می‌کند و مسئولین مالیاتی توانایی وضع مالیات بر آن را ندارند و پرداخت‌ها قابل کنترل نیست (Economist, January 29, 2000).

بنا بر بدین دلایل، دولت‌ها قادر بوده‌اند مخارج بالایی داشته باشند، اما بار مالیات‌گیری را از درآمد حاصل از سرمایه به درآمد حاصل از کار انتقال دهند. در سال ۱۹۸۰ میانگین نرخ مالیات بر سرمایه در کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) ۴۰ درصد بود، ولی اکنون به ۲۲ درصد کاهش یافته است. میانگین نرخ مالیات مؤثر بر کار در همین دوره از ۲۳ درصد به ۳۰ درصد افزایش یافته است. در حال حاضر میانگین مالیات مؤثر بر سرمایه در اتحادیه اروپا ۲۳/۶ درصد، در ایالات متحده ۲۲/۷ درصد و ژاپن ۱۸/۷ درصد می‌باشد.

میانگین مالیات مؤثر بر کار در اتحادیه اروپا ۳۷/۹ درصد، در ایالات متحده ۲۳/۹ درصد و در ژاپن ۲۰/۳ درصد است (Albi 2003). به عبارت دیگر، کاهش نرخ مالیات بر سرمایه بیش از آن چیزی بوده است که بوسیله افزایش درآمد از مالیات بر کار جبران شده و لذا تغییری را در مالیات‌گیری نشان می‌دهد که در نتیجه تحرک نامتقارن عوامل تولید رخ داده است.

نتیجه دیگر تحرک فزاینده در جریان جهانی شدن این است که مالیات مستقیم بر درآمد و سود در مقایسه با مالیات غیرمستقیم بر هزینه‌ها در حال کاهش بوده است (Tanzi 1996: 81). نرخ مالیات مؤثر بر مصرف در حال حاضر در اتحادیه اروپا ۲۰/۸ درصد، در ایالات متحده ۰/۳ درصد و در ژاپن ۱۳/۶ درصد است (Albi 2003).

مشکلی که در نظام مالیات‌گیری قابل ذکر است، مالیات‌گیری بر اساس اصل «قلمرو سرزمینی» می‌باشد. از زمانی که نظام‌های مالیات‌گیری در اقتصادهای بسته توسعه یافتند، دولت‌ها برای وضع مالیات بر درآمدها و فعالیت‌ها در داخل قلمرو سرزمینی خود به قانونگذاری پرداختند. با این حال، این اصل در دنیای جهانی شده کارآمدی خود را از دست می‌دهد و با تحرک‌پذیری بین‌المللی عوامل اقتصادی مشمول مالیات اهمیت خود را از دست می‌دهد. اما مدت زمان زیادی به طول خواهد انجامید تا این تغییرات تثبیت شوند. در اتحادیه اروپا جائیکه همگرایی و انتقال آزاد کالا، خدمات، افراد و سرمایه در حال پیشرفت است، تفاوت‌های زیاد در نرخ مالیات بر درآمد و تفاوت‌های اندک در نرخ مالیات بر سرمایه و شرکت‌ها قابل مشاهده است.

۲-۳. سیاستگذاری پولی

یکی از وظایف دولت‌ها را می‌توان تنظیم سیاست‌های پولی دانست. سیاست‌های پولی تلاش در زمینه‌ی اعمال مدیریت در ارتباط با تغییر و کنترل در حجم پول، نرخ ارز و نرخ بهره است (لارسون و اسکیدمور ۱۳۸۳: ۲۹-۳۲). در یک دنیای جهانی شده دنبال کردن سیاستگذاری پولی مستقل بسیار دشوار است. وجود بازارهای آزاد سرمایه محدودیت‌هایی را برای سیاستگذاری پولی و نرخ ارز ایجاد می‌کند که اصطلاحاً «سه‌گانگی ناسازگار» نامیده شده و یا به تعبیر افسفلد، شامبف و تیلور «معمای اقتصاد آزاد» خوانده می‌شود (Obstfeld, Shambaugh and Taylor 2004). این مسأله بیانگر این واقعیت است که هیچ کشوری نمی‌تواند بطور همزمان نرخ ارزش را ثابت نگه دارد، از تحرک آزاد سرمایه بین‌المللی برخوردار باشد و در عین حال تلاش کند تا یک سیاست پولی مستقل در جهت اهداف اقتصاد ملی دنبال کند. دولت‌ها صرفاً می‌توانند دو مورد از این سه مورد را انتخاب کنند. اگر دولت‌ها یک سیاست پولی در جهت اهداف اقتصاد ملی و کنترل تورم و ثبات اقتصاد کلان را دنبال کنند، باید بازارهای آزاد سرمایه یا نرخ

ارز ثابت را رها سازند. اگر نرخ ارز ثابت و بازارهای سرمایه آزاد باشند، در آن صورت سیاست پولی مستقل باید به نفع این دو هدف کنار گذاشته شود. اگر آنها مایل باشند تا نرخ ارز ثابت و سیاست پولی مستقل را حفظ کنند، آنها ناچارند بر انتقال‌های سرمایه کنترل اعمال کنند، یا آنگونه که جیمز توپین اظهار داشته است بازارهای آزاد سرمایه را بوسیله مالیات مهار کنند تا از جریان سیال سرمایه کوتاه مدت نامطلوب و بی‌ثبات جلوگیری کنند بطوری که بر سرمایه‌گذاری بلندمدت بر مبنای اصول اساسی اقتصادی تأثیر منفی نگذارد (Tobin, 1978: 19). مشکلی که نظام مالیات‌گیری توپین دارد این است که تمامی انتقال‌های سرمایه‌ای کوتاه مدت غیرمطلوب نیستند و نیز فرمول خاص برای تمییز تبادلات مالی که از نظر اجتماعی مطلوب یا غیرمطلوب باشد یا از نظر اقتصادی با ثبات و بی‌ثبات باشد، وجود ندارد. از طرف دیگر، هیچ اطلاعاتی مبنی بر وجود رابطه بین هزینه‌های مبادله پائین و بی‌ثباتی بیشتر در سرمایه‌گذاری‌های سرمایه‌ای وجود ندارد (Anderson and Breeden 1997: 95). به علاوه مادامی که مالیات بطور مؤثر در سرتاسر دنیا از طریق ابزارهای متنوع تجاری اعمال نشود، نتیجه‌ی آن فقط نقل مکان تجارت از یک کشور به کشور دیگر خواهد بود. آنگونه که مایکل دولی اظهار می‌دارد تجربه کنترل سرمایه و سیستم مالیات توپین آنطوری که انتظار می‌رفت، موفقیت‌آمیز نبوده است (Dooley, 1996: 36).

چگونه این «سه‌گانگی ناسازگار» عمل می‌کند؟ برای پاسخ به این پرسش نگاهی اجمالی به دو کشور آلمان و هلند انداخته می‌شود؛ دو کشوری که حداقل ده سال است سیاست نرخ ارز ثابت را در پیش گرفته‌اند و درهای خود را به انتقالات بین‌المللی سرمایه باز کرده‌اند. بازارهای پولی از این امر آگاه هستند که نرخ ارز در این دو کشور ثابت است و از این رو نرخ بهره در این دو کشور تقریباً مشابه و برابر می‌باشد؛ لذا هر دو کشور از ریسک مشابه برخوردارند. در غیر این صورت واسطه‌ها با توجه به کم بودن نرخ بهره در یک کشور از آن کشور قرض کرده و در کشور دیگر قرض می‌دهند و بدون هیچ ریسکی به سود دست می‌یابند. در واقع، این مسأله که نرخ بهره در این دو کشور تقریباً مشابه و برابر می‌باشد؛ بدین معنی است که هلند نمی‌تواند یک سیاست‌گذاری پولی مستقل از آلمان را اتخاذ کند. لذا نرخ بهره و نرخ ارز این کشور تحت تأثیر سیاست‌گذاری پولی آلمان قرار می‌گیرد. در این صورت گزینه محتمل برای سیاست‌گذاری پولی برای هلند حفظ سیاست نرخ ارز ثابت همراه با شریک‌ش آلمان خواهد بود. هلند به دو شیوه می‌تواند سیاست‌گذاری پولی مستقل از آلمان را دنبال کند. این کشور می‌تواند نرخ بهره را در مقایسه با نرخ بهره آلمان کاهش دهد و در عین حال نرخ ارزش را ثابت نگه دارد. اما این سیاست زمانی موفقیت‌آمیز خواهد بود که هلند حضور واسطه‌ها و انتقال سرمایه از هلند به آلمان را منع کند، بدین صورت که کنترل‌هایی را

بر سرمایه اعمال کند. از طرف دیگر، این کشور می‌تواند اجازه دهد تا انتقال سرمایه آزادانه انجام شود، اما در این صورت باید ارزش را شناور سازد.

با وجود این، اسمیتن چنین استدلال می‌کند که بازارهای بین‌المللی سرمایه می‌توانند تا حدودی خروجی‌های سرمایه را جبران کنند زیرا این امر تعادل حساب ارزی کشور و میزان بدهکاری خارجی را بهبود می‌بخشد. کاهش کسری حساب ارزی موجب کاهش بدهکاری خارجی شده و اعتبار بین‌المللی کشور را بهبود می‌بخشد (Smithin 1999: 45). در واقع این نرخ‌های ارز انعطاف‌پذیر هستند که منجر به انفجار در بازارهای بین‌المللی سرمایه می‌شوند و به بازارهای ملی این امکان را می‌دهند که به روی جذب سرمایه از سراسر دنیا باز باشند بدون اینکه سیاستگذاری اقتصادی مستقل در جهت اهداف اقتصادی ملی را رها سازند. به عبارت دیگر، جهانی شدن اقتصاد روندی را به سوی نرخ‌های ارز انعطاف‌پذیر و دشوار در زمینه سیاستگذاری پولی مستقل نشان می‌دهد (Obstfeld 1998: 75).

۴. سیاست‌زدایی از سیاستگذاری اقتصادی

نکته مهم که در خصوص ارتباط جهانی شدن اقتصاد و سیاستگذاری اقتصادی قابل ذکر است سیاست‌زدایی از سیاستگذاری اقتصادی است. تجربه تلخی که در وهله نخست شهروندان و سپس بازارهای بین‌المللی سرمایه از سیاستگذاری‌های پولی و مالی دولتی داشته‌اند، خصوصاً در کشورهای در حال توسعه تمایلی فزاینده را به سیاست‌زدایی از سیاستگذاری اقتصادی به وجود آورده است. شهروندان و بازارها اعتمادشان را به شیوه‌هایی که سیاستمداران مبادرت به سیاستگذاری اقتصادی می‌کنند، از دست داده‌اند. اغلب دلیل این امر دوره کوتاه مدت تصدی حکومت‌ها و تغییراتی است که معمولاً در چارچوب زمانی چهارساله اتفاق می‌افتد. این مسأله یک حالت عدم اطمینان را برای کنشگران اقتصادی به وجود می‌آورد؛ چرا که آنها به دنبال اتخاذ تصمیمات بلندمدت هستند. در دیگر موارد دلیل این امر را می‌توان به اصطلاح «دور تجاری سیاسی» نامید. دور تجاری سیاسی بوسیله نوردهاوس و هییز مطرح شد. در مدل نوردهاوس، سیاستمداران به دنبال حداکثر کردن تعداد رأی‌دهندگان انتخاباتی خود هستند (اسنودن و دیگران ۱۳۸۳: ۲۰۵). به عبارت دیگر، تمایلی که سیاستمداران دارند تا برای تضمین انتخاب مجدد خود در انتخابات، سیاست‌های پولی و مالی انبساطی را یک سال یا چند ماه قبل از انتخابات اعمال نمایند. به عنوان مثال، اغلب دولت‌ها در هنگام انتخابات، سیاست کاهش تورم و افزایش کمک‌های بلاعوض و رفاه عمومی را در پیش می‌گیرند. زمانیکه پس از انتخابات سیاست‌های متفاوت اعمال شود یا سیاست‌ها به حالت سابق بازگردانده شوند، این سیاست‌ها منجر به ایجاد تورم، بدهی و دیون بالا و متعاقب آن رکود می‌شود (Tuft 1978: 41).

نهایتاً دلیل دیگر که قابل ذکر است مسایلی است که فین کیدلند و ادوارد پرسکات آنها را «ناسازگاری زمانی طرح‌های بهینه» در قلمرو سیاستگذاری پولی می‌دانند. این مسایل زمانی مطرح می‌شوند که بعنوان مثال مسئولین سیاستگذاری متعهد می‌شوند تا تورم را در نقطه صفر نگه دارند و با اعتقاد به درست بودن این اقدام کنشگران اقتصادی تمایل دارند تا بدون بندهای شاخص گذاری در مورد دستمزدها مذاکره و توافق کنند. پس از این امر مسئولین مربوطه انگیزه زیادی خواهند داشت تا هدف تعیین شده‌شان را تغییر دهند، زیرا با تغییر آن به عنوان مثال به ۱ درصد، آنها می‌توانند به کاهشی در نرخ بیکاری دست یابند. اگر کنشگران اقتصادی این هدف جدید را بپذیرند، مسئولین انگیزه ای مضاعف‌تر برای افزایش آن به ۲ درصد خواهند داشت. نهایتاً زمانیکه کنشگران اقتصادی اعتمادشان را به سیاست های پولی دولت از دست بدهند، نتیجه‌ی آن تورم بالاتر و یک نرخ بیکاری بدون تغییر خواهد بود (Kydland and Prescott 1977).

مشکلات مشابه در ارتباط با سیاستگذاری مالی بوسیله اقتصاددانان دیگر نظیر آلبرتو الزینا و رابرتو پروتی مطرح شده‌اند. آنها نشان داده‌اند که مخارج دولتی مفرط نتیجه رقابت سیاسی در کشورهای دموکراتیک است (Alesina and Perotti 1993: 69). این مسأله به ظهور مکتبی مهم در تفکر اقتصادی مأخوذ از نظریه انتخاب عمومی و نظریه انتظارات عقلایی منجر شده است (Lucas and Sargent 1978: 28). این امر وضع مقررات شفاف و واضح در هر دو حوزه سیاستگذاری مالی و پولی را ایجاب می‌کند و این سیاست‌ها باید در بلندمدت باقی بمانند تا از مداخلات مکرر و بی‌ثبات کننده سیاستمداران جلوگیری شود (De la Dehesa 1999: 31). موفقیت اولیه برای این ایده‌ها این واقعیت است که در حال حاضر بانک‌های مرکزی در حال بدست آوردن استقلال‌شان از دولت‌های مربوطه می‌باشند و بوسیله افرادی اداره می‌شوند که با قدرت سیاسی مرتبط نبوده و دارای دانش کافی در خصوص سیاستگذاری پولی می‌باشند. نتیجه این تحول این بوده است که اقتصادهایی که بانک‌های مرکزی‌شان مستقل می‌باشند، از ثبات اقتصادی بیشتر در سطح کلان برخوردارند و با تورم کمتر مواجه هستند (Alesina and Summers 1993; De la Dehesa 1998). آنگونه که رودی درنبوش اظهار داشته است: «مدیریت آماتور ارز ملی خیلی پر هزینه است، خصوصاً برای کشورهای در حال توسعه که در پی کسب شکوفایی و اعتبار بین‌المللی هستند» (Dorbusch 2000: 25). برای دیگر موفقیت این ایده‌ها که یک سیاستگذاری مالی مستقل خواهد بود راه درازی در پیش است. اگرچه اتحادیه پولی اروپا (UMU) گام اولیه را برداشته است و آن امضای توافقنامه ثبات و رشد (Stability and Growth Pact) است که نظارتی شدید را بر مقامات مالی کشورهای عضو اعمال می‌کند و آنها موظف هستند تا بیشترین محدودیت‌ها را بر کسری‌های دولتی اعمال کنند؛ اما این بدین معنی نیست که

در آینده نه چندان دور ما شاهد سیاست‌زدایی کامل از سیاستگذاری مالی به منظور کسب اعتبار، کاهش در ناسازگاری زمانی و بی‌ثباتی برای کنشگران اقتصادی که ناچارند تصمیمات بلندمدت در زمینه سرمایه‌گذاری اتخاذ نمایند، خواهیم بود. برخی اقتصاددانان سخت در تلاشند تا این امر هرچه سریع‌تر محقق شود. برخی نظیر نیسکانن یک نظام مالی نوین را برای ایالات متحده از طریق معرفی یک اصلاحیه که دولت‌های فدرال را موظف می‌سازد تا یک بودجه متعادل را حفظ نمایند، پیشنهاد می‌کنند؛ شیوه‌ای که بیش از این در اکثر کشورهای اتحادیه اروپا صورت گرفته است (Niskanen 1992). با وجود این، بسیاری از اقتصاددانان از جمله نئوکینزی‌ها موضع مخالف را در پیش گرفته‌اند زیرا آنها معتقدند که کنترل سیاستگذاری مالی بوسیله دولت‌ها می‌تواند تأثیرات مثبتی حداقل در کوتاه‌مدت داشته باشد (Schulte 1992 and Blanchard 1997). به طور کلی مجموعه‌های سیاست‌سازی، سیاستگذاری و اجرایی اقتصادی باید ضمن ارتباط و انسجام، مستقل از یکدیگر عمل کنند (پژویان ۱۳۸۵: ۱۴۴). طبیعتاً این ایده که دولت‌ها دیگر قادر به سیاستگذاری اقتصادی در سطح کلان نخواهند بود در حال حاضر یک ایده افراطی محسوب می‌شود. با وجود این، این شیوه‌ای است که جریان امور آن را نشان می‌دهد و جهانی شدن اقتصاد این فرآیند را پیش می‌برد تا به هدف نهایی‌اش نایل شود. به عبارت دیگر، جهانی شدن اقتصاد روندی را به سوی سیاست‌زدایی از سیاستگذاری اقتصادی دولت‌ها نشان می‌دهد؛ اما تا کامل شدن این فرآیند هنوز زمان زیادی باقی مانده است.

نتیجه

به اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران، جهانی شدن اقتصاد به دهه‌ی ۸۰ قرن بیستم و هم‌زمان با سیاست‌های نئولیبرالیستی در اقتصاد برمی‌گردد؛ دورانی که به‌مدت ربع قرن موجب شکوفایی اقتصاد غرب و کشورهای در حال توسعه‌یی که پذیرای این سیاست‌ها بودند، نظیر کره جنوبی، ایرلند، سنگاپور، تایوان و در یک دهه اخیر در هند و چین شد. مؤلفه‌های اصلی نئولیبرالیسم اقتصادی همراه با جهانی شدن اقتصاد را که عامل اصلی آن تکنولوژی اطلاعات بود، می‌توان به شرح زیر برشمرد: مقررات‌زدایی در زمینه‌ی تجارت و جابه‌جایی سرمایه، آزادسازی اقتصاد در معنای وسیع کلمه، خصوصی‌سازی گسترده و کوچک شدن دولت‌ها در فعالیت‌های اقتصادی، جهانی شدن تولید و تجارت، منبع‌یابی بیرونی و توسعه مناطق مستعد. بحران اقتصادی که از اواخر سال ۲۰۰۸ آغاز شد، جهانی شدن اقتصاد را که چهره بارز و برجسته جهانی شدن است، مورد تردید قرار داده است. از این رو کشورهای در حال توسعه لازم است با روی آوردن به خصوصی‌سازی و آزادسازی اقتصاد، شرایط ادغام خود در اقتصاد جهانی را فراهم سازند. تجربه نشان می‌دهد دخالت‌های نادرست دولت یا عدم توانایی آن در

انجام دادن نقش هدایت و نظارت از طریق سیاست‌ها، موجب می‌شود سازوکار بازار فضای مناسب برای عملکرد خود را از دست بدهد. دولت به جای نقش آفرینی از طریق دخالت در بازار باید با درک درست از اقتصاد بازار، مبانی رقابت را در میان فعالیت‌های اقتصادی افزایش دهد.

در این پژوهش تلاش شد تا به این سؤال پاسخ داده شود که سیاستگذاری اقتصادی دولت‌ها در جریان فرآیند جهانی شدن اقتصاد دچار چه تحولی شده است؟ به عبارت دیگر، جهانی شدن اقتصاد چه تأثیری بر سیاستگذاری اقتصادی دولت‌ها داشته است؟ می‌توان با نگاهی به آنچه در بالا گفته شد به این نتیجه رسید که روند حاکم بر فرآیند جهانی شدن اقتصاد حاکی از تمایل فزاینده به سمت سیاست‌زدایی از سیاستگذاری اقتصادی است. جهانی شدن اقتصاد محدودیت‌های زیاد برای سیاستگذاری اقتصادی دولت‌ها ایجاد کرده است. با جهانی شدن اقتصاد و تحرک‌پذیرتر شدن سرمایه، شرکت‌ها و همچنین کارگران ماهر، اجرای سیاست‌های باز توزیعی بوسیله دولت‌ها به طور فزاینده دشوارتر خواهد شد.

از طرف دیگر در دنیای جهانی شده دنبال کردن سیاستگذاری پولی مستقل بسیار دشوار خواهد بود. وجود بازارهای آزاد سرمایه محدودیت‌های زیاد برای سیاستگذاری پولی و نرخ ارز ایجاد خواهد کرد. در واقع این نرخ‌های ارز انعطاف‌پذیر هستند که به انفجار در بازارهای بین‌المللی سرمایه منجر می‌شوند. تجربه تلخی که سیاستگذاری‌های پولی و مالی دولتی خصوصاً در کشورهای در حال توسعه به ارمغان آورده‌اند، تمایل فزاینده به سیاست‌زدایی از سیاستگذاری اقتصادی را به وجود آورده است. اما این بدین معنی نیست که در آینده نه چندان دور ما شاهد سیاست‌زدایی کامل از سیاستگذاری اقتصادی خواهیم بود. طبیعتاً این ایده که دولت‌ها دیگر قادر به سیاستگذاری اقتصادی در سطح کلان نخواهد بود؛ در حال حاضر یک ایده افراطی محسوب می‌شود. اما این روندی است که فرآیند جهانی شدن اقتصاد آن را پیش می‌برد تا به هدف نهایی‌اش نائل شود که سیاست‌زدایی از سیاستگذاری اقتصادی است. اما تا کامل شدن این فرآیند هنوز زمان زیادی باقی مانده است.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. آکسفورد، باری (۱۳۷۸)، **نظام جهانی: اقتصاد، سیاست و فرهنگ**، ترجمه‌ی حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲. اخوان زنجانی، داریوش (۱۳۸۱)، **جهانی شدن و سیاست خارجی**، تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۳. اسنودن، برایان و دیگران (۱۳۸۳)، **راهنمای نوین اقتصاد کلان**، ترجمه‌ی منصور خلیلی عراقی و علی سوری، تهران: انتشارات برادران.

۴. امید بخش، اسفندیار (۱۳۸۲)، «ایران و الحاق به سازمان تجارت جهانی»، فصلنامه راهبرد، شماره ۲۷
۵. «ایران، دیپلماسی اقتصادی و جهانی شدن اقتصاد» (۱۳۸۲) فصلنامه راهبرد، شماره ۲۷
۶. بزرگی، وحید (۱۳۸۲) «آغاز و فرجام جهانی شدن»، در مجموعه مقالات همایش جهانی شدن اقتصاد، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی.
۷. بهکیش، محمد مهدی (۱۳۸۱)، اقتصاد ایران در بستر جهانی شدن، تهران: نشر نی.
۸. پژویان، جمشید (۱۳۸۵)، «به مثابه‌ی یک ضرورت برای توسعه اقتصادی: به سوی ساختار سیاست‌سازی و سیاست‌گذاری اقتصادی»، راهبرد یاس، سال دوم، شماره ۶.
۹. حاجی یوسفی، محمد (۱۳۸۱)، «جهانی شدن اقتصاد، بین المللی شدن دولت و همکاری: مورد جمهوری اسلامی ایران»، مجله رهیافت‌های سیاسی - اقتصادی، شماره ۳.
۱۰. خور، مارتین (۱۳۸۳)، جهانی شدن و جنوب، ترجمه‌ی احمد ساعی، تهران: نشر قومس.
۱۱. ساعی، احمد (۱۳۸۷)، «جهانی شدن و رابطه آن با فقر»، فصلنامه سیاست: مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۱.
۱۲. سالواتوره، دومینیک (۱۳۶۸)، تئوری و مسایل اقتصادی بین الملل، ترجمه هدایت ایران پرور و حسن گلریز، تهران: نشر نی.
۱۳. سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۸۵) «توسعه ملی و سیاست خارجی در نظام بین‌المللی جهانی شده»، فصلنامه فرهنگ اندیشه: مسائل توسعه در ایران، سال ۵، ش ۱۹.
۱۴. شیرخانی، محمدعلی (۱۳۸۱)، «یکپارچه شدن جهانی و توسعه اقتصادی- اجتماعی کشور های در حال توسعه»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۵۷.
۱۵. کازرونی، سید علیرضا (۱۳۸۲)، «نقش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جهانی شدن اقتصاد»، در مجموعه مقالات همایش جهانی شدن اقتصاد، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی.
۱۶. کیلی، ری و فیل مارفلیت (۱۳۸۰)، جهانی شدن و جهان سوم، ترجمه حسن نورانی بیدخت و محمدعلی شیخ علیان، تهران: وزارت امورخارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۷. لارسون، توماس و دیوید اسکیدمور (۱۳۸۳)، اقتصاد سیاسی بین‌الملل: تلاش برای کسب قدرت و ثروت، ترجمه‌ی احمد ساعی و مهدی تقوی، تهران: نشر قومس.
۱۸. مدیسون، جی. پی (۱۳۸۰)، «جهانی شدن، چالش‌ها و فرصت‌ها»، ترجمه محمود سلیمی، فصلنامه راهبرد، شماره ۲۲.
۱۹. مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۸۷)، مبانی علم اقتصاد و سیاست، تهران: شریف.
۲۰. هلد، دیوید و آنتونی مک گرو (۱۳۸۲)، جهانی شدن و مخالفان آن، ترجمه عرفان ثابتی، تهران: ققنوس.

ب. خارجی:

1. Albi, E. (2003), "Globalization and Macroeconomic Policy," **Quarterly Journal of Economics**, November.
2. Alesina, A. and Summers, L. (1993), "Central Bank Independence and Macroeconomic Performance: Some Comparative Evidence" **Journal of Money, Credit and Banking**, Vol. 25, No. 2. , May: 151-162.
3. Alesina, A. and Perotti, R. (1995), "The Political Economy of Budget Deficits," **Working Paper No. 4637**, National Bureau of Economic Research.
4. Anderson, N. and Brendon, F. (1996), **UK Asset Price Volatility over the Last Fifty Years in Financial Market Volatility: Measures, Causes and Consequences**, London: BIS.
5. Blanchard, O. (1997), **Macroeconomics**, New Jersey: Prentice- Hall.
6. Cherry, J. (2007), **Foreign Direct Investment in Post-crisis Korea; European Investors and 'mismatched globalization,'** New York: Routledge.
7. Cohn, T.H. (2008), **Global Political Economy: Theory and Practice**, 4th edition, New York: Pearson.

8. Cow, R.W. (1986), **Neorealism and its Critics, Social Forces, States, and World Order: Beyond International Relations Theory**, New York: Columbia University Press.
9. Dicken, P. (2007), "Economic Globalization: Corporations," in Ritzer, G. (ed.) **The Blackwell Companion to Globalization**, Carlton: Blackwell Publishing Ltd.
10. De la Dehesa, G. (1999), "Globalization, Exchange Rates and Dollarization," **Financial Mail**, March 22.
11. Dooley, M.P. (1996), "A Survey of Literature on Controls Over International Capital Transactions," **IMF Staff Papers**, 43, December.
12. Dornbusch, R. (2000), "When Funny Money Is No Joke," **Financial Times**, January
13. **Economist** (2000), "A Survey of Globalization and Tax," January 29.
14. Friedman, T. L. (2000) **The Lexus and the Olive Tree**, New York: Farrar.
15. Held, D. and A. McGrew (2007), **Globalization/Anti-globalization: Beyond the Great Divide**, 2nd edition, Cambridge: Polity Press.
16. Kacowicz, A.M. (2008), "Globalization, Poverty, and the North-South Divide, in Reuveny R. and W. R. Thompson (eds.) **North and South in the World Political Economy**, Carlton: Blackwell publishing Ltd.
17. Keohane, R. and Milner, H. V. (ed.) (1996), **Internationalization and Domestic Politics**, Cambridge: Cambridge University Press.
18. Kydland, F. and Prescott, E. (1997), "Rules Rather than Discretion: the Inconsistency of Optimal Plans," **Journal of Political Economy**, 85 (3).
19. Lucas, R.E. and Sargent, T. (1978), "After Keynesian Economics," **Foreign Affairs**, May-June.
20. Marsh, I. (2008), "Globalization and Public Opinion in Western Europe and East and Southeast Asia," in Inoguchi, T. and I. Marsh (eds.) **Globalization, Public Opinion and the State: Western Europe and East and Southeast Asia**, New York: Routledge.
21. Mooney, A. and B. Evans (eds.) (2007), **Globalization: The Key Concepts**, New York: Routledge.
22. Niskanen, W. (1992), "The Case for a New Fiscal Constitution," **Journal of Economic Perspectives**, spring.
23. Obstfeld, M. (1998), "The Global Capital Market: Benefactor of Menace?" **Journal of Economic Perspectives**, fall.
24. Obstfeld, M. Shambaugh, J.C., and Taylor, A.M. (2004), **Global Capital Markets: Integration, Crisis and Growth**, Cambridge MA: Cambridge University Press.
25. Shultze, C. (1992), "Is There a Bias Toward Excess in US Government Budgets or Deficits?" **Journal of Economic Perspectives**, Vol. 6, No. 2, spring, 25-43.
26. Smithin, J. (1999), "Money and National Sovereignty in the Global Economy," **Eastern Economic Journal**, 25(1).
27. Tanzi, V (1996), "Globalization, Tax Competition and the Future of Tax Systems," **IMF Working Paper**. No. 96/141, December.
28. Tobin, J. (1978), "A Proposal for International Monetary Reform," **Eastern Economic Journal**, (3-4), July/October.
29. Tufte, E. (1978), **Political Control of the Economy**, Princeton, NJ: Princeton University Press.

از این نویسندگان تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

"پارادوکس‌های قدرت و رفتار منطقه‌ای آمریکا در عراق"، پاییز ۸۴، شماره ۶۹؛ "سازمان‌نگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران"، زمستان ۸۶، شماره ۴؛ "تروریسم و جنبش‌های اجتماعی - سیاسی جدید"، شماره ۱، بهار ۸۸؛ "معضل امنیتی و نظریه‌های متعارض امنیت سازی در خلیج فارس"، شماره ۱، بهار ۸۹